

واسازی نقش ایرانیت در تکوین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۸-۱۳۷۶)

سعید چهرآزاد^۱

علیرضا ازغندی*

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۲۲

چکیده

در دوره زمانی مورد بررسی، سازوکار حکومت، قدرت و محیط داخلی و خارجی جمهوری اسلامی ایران با دگرگونی‌های عمیقی متقارن شد که به صورت تدریجی خط‌مشی سیاست خارجی را دچار تغییر و تحول نمود. دولتِ پسا-جنگ که به واسطه بحران‌های منبعث از جنگ ایران و عراق با شرایط نوینی مواجه شده بود اولویت‌ها و سلسله‌مراتب اهداف سیاست خارجی خویش را تغییر داد. در نوشتار پیش‌رو در پی آن هستیم تا نقش «ایرانیت» به عنوان یکی از مولفه‌های سه‌گانه هویت ملی در تکوین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوره سازندگی را مورد واکاوی و واسازی قرار دهیم. از این رو در این مقاله تلاش گردیده تا با استفاده از روش تبیینی و با اتکاء به اطلاعات مبتنی بر روش کتابخانه‌ای، ضمن تبیین «ایرانیت» به عنوان یکی از سه مولفه هویت ملی و نحوه شکل‌گیری آن و معرفت نسبت به سیاست خارجی زمانه دولت هاشمی رفسنجانی، در نهایت به این پرسش پاسخ داده شود که «ایرانیت» به عنوان یکی از مشخصه‌های هویت ملی ایران چه تأثیری در ایجاد و تکوین سیاست خارجی دوره مورد بررسی داشته است؟ از این رو، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در این دوره زمانی به واسطه الزام «سازندگی» در دوران پسا-جنگ شرایطی را می‌طلبید که در این مقاله به تحلیل آن پرداخته می‌شود.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، هویت ملی، ایرانیت، توسعه ملی، سازندگی

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی تهران

۲. استاد علوم سیاسی دانشکده حقوق، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی تهران

* نویسنده مسئول: alirezaazghandi@yahoo.com

مقدمه

آنچه در سیاست خارجی دولت سازندگی مینا، محور و اساس قرار می‌گیرد و به عنوان خط مشی دنبال می‌شود در قالب منافع ملی است که به اختصار در این پژوهش از آن به عنوان «مسئله ایران» یا «ایرانیت» یاد می‌کنیم. مناسبات داخلی و خارجی از حالت ایدئولوژیک در این دوره تا حدودی خارج و در مقابل ژئوپلیتیک ایران مهم ارزیابی می‌شود و تا آنجا پیش می‌رود که حیات «ام القرا» به عنوان حیاتی‌ترین منافع ملی معرفی و دال کانونی و مرکزی سیاست خارجی قلمداد می‌شود. در این پژوهش، «ایرانیت» و «مسئله ایران» متغیر مستقل و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (دوران سازندگی) به عنوان متغیر وابسته در نظر گرفته و مورد واکاوی واقع می‌شود. پرسش اصلی که نوشتار حاضر در پی پاسخ به آن می‌باشد این است که «ایران‌گرایی» به عنوان یکی از سه مولفه هویت ملی چگونه و به چه صورت در ایجاد و تکوین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوره موسوم به سازندگی مؤثر بوده است؟ پاسخ احتمالی و یا همان فرضیه تحقیق چنین می‌باشد که جمهوری اسلامی ایران در زمانه دولت هاشمی رفسنجانی به دلیل بحران‌های ناشی از جنگ ایران و عراق ملتزم به پی‌جویی منافع ملی بود و همین مقوله اولویت‌های سیاست خارجی با محور مسئله ایران شکل یافت و متجلی گشت. هدف این پژوهش آن است که نقش ایرانیت را به عنوان یکی از شاخصه‌های هویت ملی در تکوین سیاست خارجی دوره سازندگی با رهیافت و رویکرد سازه‌انگارانه مورد بررسی و واسازی قرار دهد.

۱. پیشینه پژوهش

در زمینه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران کتاب‌ها و مقالات متعددی توسط محققان و پژوهشگران علوم سیاسی و روابط بین‌الملل نگاشته شده است. به برخی از آن‌ها که تا حدودی به موضوع پژوهش مربوط می‌باشد در زیر اشاره می‌شود.

احمد نقیب‌زاده در کتاب «تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» معتقد به رابطه فرهنگ و سیاست و تأثیر متقابل آن دو بر یکدیگر است. این کتاب

مشمول بر سه بخش است: بخش نخست «کلیات و نکات نظری»، بخش دوم «فرهنگ ملی ایران» و بخش سوم «تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران». کتاب «قبله عالم؛ ژئوپلیتیک ایران» نوشته گراهام فولر، مجموعه‌ای جامع، مبسوط و مدون از اطلاعات کلیدی و همه جانبه درباره ایران و موقعیت ژئوپلیتیکی آن و روابطش با همسایگان و دیگر کشورهای جهان ارائه داده است.

روح‌الله رضانی در مقاله «درک سیاست خارجی ایران» تاکید دارد که امریکا نیازمند درک مناسبی از سیاست خارجی ایران است که از حس شدید استقلال طلبی و فرهنگ مقاومت در برابر زور و سلطه از سوی قدرت‌های بیگانه ریشه می‌گیرد.

سید جلال دهقانی فیروزآبادی در مقاله «هویت و منفعت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را با استفاده از نظریه تکوین‌گرایی و با تاکید بر مفاهیم «ارزش» و «منفعت» بررسی نموده است.

علیرضا ازغندی در مقاله «سازنده‌گرایی: چارچوب تئوریک برای فهم سیاست خارجی ایران» با استفاده از نظریه سازنده‌گرایی و با تاکید بر لزوم آگاهی از خصوصیات مناظره چهارم روابط بین‌الملل به تبیین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در سال‌های پس از جنگ پرداخته است.

روح‌الله رضانی در کتاب «چارچوب تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، وجود خلأ پژوهشی، ضعف نظریه پردازی در باب سیاست خارجی کشورهای توسعه نیافته و ضرورت برطرف کردن کاستی‌های موجود را از علل پرداختن به مباحث سیاست خارجی ایران ذکر می‌کند. او معتقد است اصل اصل «هم شمالی هم جنوبی» در عصر هاشمی حاکم بوده است.

امیرمحمد حاجی یوسفی در کتاب «سیاست خارجی جمهوری اسلامی در پرتو تحولات منطقه‌ای (۱۹۹۱-۲۰۰۱)» نظریات رئالیستی را در بررسی و تبیین سیاست خارجی موثرتر و کارآمدتر می‌داند. او سیاست خارجی ایران و پیامدهای امنیتی و همچنین عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی دولت‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد.

محمود سریع‌القلم در کتاب «بازنگری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: پارادایم ائتلاف» با تاکید بر نظریه رئالیسم و اندیشه‌های مورگنتا به تحلیل و بررسی

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد. از دید سریع القلم به دلیل تناقضات در قانون اساسی امکان ایجاد ائتلاف با همسایگان وجود ندارد.

محمدرضا تاجیک در کتاب «سیاست خارجی: عرصه فقدان تصمیم و تدبیر» با استفاده از نظریه گفتمان سیاست خارجی ایران را در دو مقطع زمانی پهلوی و جمهوری اسلامی مورد بررسی قرار داده است. به اعتقاد تاجیک، جمهوری اسلامی با توجه به مولفه‌های اسلام شیعی به ایجاد «خود» و «دگر» پرداخت و گفتمان مسلط جهانی را به چالش کشید.

۲. تمهیدات نظری

برسازه‌گرایی رویکرد جداگانه و متفاوتی به روابط بین‌الملل است که بر روی مناسبات اجتماعی کنشگران یا بازیگران سیاست جهان تکیه می‌کند. از نگاه طرفداران این رویافت، تعامل دولت‌ها بیانگر نوعی روند و فرآیند یادگیری می‌باشد که طی آن کنش‌ها در گذر زمان هم بر هویت‌ها، منافع و ارزش‌ها تأثیر می‌گذارند و هم از آن‌ها تأثیر می‌پذیرند. برخلاف دیگر رویکردهای تئوریک، برسازای اجتماعی به پژوهش درباره ساخته و پرداخته شدن و نفوذ سامان بخش‌ها و اجزای آن‌ها و ارزش‌های بین‌المللی می‌پردازد؛ به سخنی دیگر، این رویافت سعی دارد میان ساختارهای نهادی بنیادین و هویت و منافع دولت پیوند برقرار کند. ولی هم زمان خود نهادها را پیوسته، فعالیت‌های دولت‌ها و دیگر بازیگران بازتولید می‌نمایند و بالقوه متحول می‌سازند. نهادها و بازیگران واحدهایی هستند که یکدیگر را مشروط و مقید می‌کنند (گریفیتس، ریچ و سولومون، ۱۳۹۳: ۱۸۹). این تئوری، انگاره کشورها را به صورت کنش‌گران متمایز خودپرست که منافعشان پیش از مناسبات اجتماعی بین‌المللی تکوین یافته و آن‌ها صرفاً به قصد تأمین اهداف استراتژیک وارد روابط بین‌الملل می‌شوند، نمی‌پذیرد. سازه‌انگاری از طریق رویکرد سیاست هویت می‌کوشد چگونگی نقش و تأثیر اجتماعات بین‌الذلهانی مانند ناسیونالیسم، قومیت، مذهب، فرهنگ، جنسیت و نژاد در سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی را توضیح و مورد تبیین قرار دهد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۴۳).

گسترش و بسیط شدن سریع سازه انگاری موجب گشت تا متفکران جریان اصلی روابط بین الملل نیز خیلی زود آن را مورد پذیرش قرار دهند. طوری که در تمام آثار انتشار یافته در اواخر دهه ۹۰ م، سازه انگاری به طور جدی به مثابه یکی از رهیافت‌های موجود در رشته روابط بین الملل مطرح و درباره آن بحث شده است؛ حتی در یکی از این آثار، سازه انگاری در کنار واقع‌گرایی و لیبرالیسم یکی از سه ستون اصلی مطالعه روابط بین الملل را تشکیل داده است (کوبالکووا، ۱۳۹۵: ۲۰).

سازه انگاران برای توضیح و تبیین چگونگی شکل‌گیری منافع، بر هویت اجتماعی کنش‌گران تأکید می‌کنند. هویت را بنیان منافع در نظر می‌گیرند. مطابق نظر خردگرایان، دولت‌ها و کنشگران در پی جویی منافع و علایق خویش تنها بر اساس مکانیسم سود و زیان یا اختیار عقلانی عمل می‌نمایند و منافی از پیش تعیین شده دارند، اما به دنبال این مقوله نمی‌باشند که چنین ترجیحاتی از کجا ناشی گرفته‌اند بلکه تنها مسئله مهم برای آن‌ها این است که از جنبه استراتژیک چگونه منافع خویش را دنبال نمایند. متقابلاً، سازه انگاران این گونه مطرح می‌کنند که فهم این که بازیگران چگونه منافع خود را بسط و توسعه می‌دهند، برای تبیین طیف گسترده‌ای از قضایای بین‌المللی که خردگرایان از آن اغماض داشته یا فهم درستی از آن ارائه نمی‌کردند، بسیار حیاتی می‌باشد (کریمی‌فرد ۱۳۹۴: ۸۴-۸۳).

در مکتب سازنده‌انگاری، ضمن تأکید بر خصیصه‌های ساختاری و نهادی مفهوم «دولت»، هویت آن نه به عنوان مقوله‌ای شخصی و یا روان‌شناختی، بلکه امری رابطه‌ای تلقی می‌گردد که به وسیله تعامل بازیگران با همدیگر، مشارکت در معانی جمعی و از درون یک دنیای اجتماعی تکوین و شکل یافته، پدید می‌آید و دچار تغییر می‌شود. از این رو هویت‌ها را نه می‌توان ثابت قلمداد کرد و نه آن‌ها را شبیه به همدیگر تصور نمود، بلکه تمام آن‌ها مشروط، وابسته به تعامل و جای گرفته در درون یک متن و زمینه نهادی می‌باشند. طبق دیدگاه سازنده‌گرایان مخصوصاً الکساندر «ونت»، دولت‌ها چهره اصلی جامعه در محیط بین‌المللی متصور هستند. بر این اساس آنچه در قالب هویت‌های ملی در عرصه جهانی برساخته می‌گردند، در ساحت دولت‌ها قابل فهم و مشاهده می‌باشند. آن‌ها کارگزارانی هستند که هم از ساختارهای بین‌دولتی متأثر می‌شوند و

هم از ساختارها و تلقی‌های عرصه بین‌المللی؛ از این رو رابطه دوجانبه و تاثیرگذاری متقابل ساختار و کارگزار در این زمینه وجود دارد (مظاهری و ملایی ۱۳۹۲: ۱۲۷).

نکته دیگری که باید به آن توجه نمود، آن است که سازنده‌گرایان بر مناسبات میان سیاست بین‌الملل و سیاست داخلی، که در فرایند تعامل دوجانبه، جامعه بین‌المللی را تشکیل می‌دهند، تأکید می‌کنند. بدین گونه، سازنده‌گرایی پلی است میان کسانی که روابط بین‌الملل را منظومه‌ای از واقعیت‌ها تلقی می‌نمایند و آن‌هایی که زندگی سیاسی اجتماعی را در درون حوزه بین‌المللی پی‌جویی می‌کنند (ازغندی ۱۳۸۳: ۲۴).

یکی از جنبه‌های مهم نظریه سازه‌انگاران روابط بین‌الملل، نگاهی است که این تئوری با استفاده از مبانی فرانظری خویش نسبت به تجزیه و تحلیل سیاست خارجی ارائه می‌نماید. بینشی که براساس قوام متقابل ساختار-کارگزار و عدم تقدم و تأخر هستی‌شناسی یکی بر دیگری، نسبت به سیاست خارجی شکل می‌گیرد و این وادی را جدای از حوزه سیاست بین‌الملل قلمداد نمی‌کند. در همین راستا مبحث هویت دولت-ملت‌ها در محیط نظام بین‌الملل و چگونگی تکوین و تقویم آن با تکیه بر معانی بین‌الادھانی یکی از مباحث هستی‌شناسانه و مهم این مکتبو تئوری می‌باشد، که در شکل‌گیری و تحلیل سیاست خارجی دولت‌ها نقشی مهم و اساسی را بازی می‌کند (رسولی ثانی آبادی، ۱۳۹۱: ۱۷۸).

در سال‌های اخیر، مکتب سازنده‌گرایی در روابط بین‌الملل نقشی به مراتب محوری‌تر و اساسی‌تر در بسیاری از مباحث تئوریک پیدا نموده است. به واقع، از نگاه بسیاری از افراد اکنون می‌توان آن را یکی از ستون‌های اصلی و برجسته در نظریه پردازی روابط بین‌الملل قلمداد کرد. البته در روابط بین‌الملل سه گونه اصلی از برسازنده‌گرایی وجود دارد: نوع موسوم به «میان‌رو»؛ رویکرد در خودنگرانه؛ و نوع گفتمانی عمل‌باورانه. معروف‌ترین طرفدار برسازنده‌گرایی معتدلانه در نظریه روابط بین‌الملل شاید الکساندر ونت باشد. تلاش‌های او برای ترکیب خردباوری و برسازنده‌گرایی در قالبی اسلوب‌مند به بیش‌های تعیین‌کننده زیادی در مورد ابعاد مادی و تاثیرات سببی جامعه‌پذیری راه برده است. رویکرد دوم تا اندازه زیادی از نوشته‌های فریدریش کراتوکویل برخاسته است که از نوعی بینش در خودنگرانه و دگراندیشانه پشتیبانی

می‌نماید. گونه سوم برسازی، برعکس متضمن کاربست تئوری کنش ارتباطی هابرماس در مورد سیاست جهان می‌باشد (گریفیتس، ریچ و سولومون، ۱۳۹۳: ۱۹۰).

۳. نظام معنایی زمانه دولت هاشمی

در تکوین هویت دولت هاشمی رفسنجانی، منابع اسلام و انقلاب اسلامی همچنان جایگاه مهمی دارند اما در کنار آن‌ها، عنصر ملیت ایرانی نیز تقویت شده و وزن بیشتری نسبت به قبل یافته است. بدون شک صورت بندی جدید منابع هویت ساز و تقویت جایگاه ایرانیت در پی ضرورت‌های پس از جنگ بود؛ بنابراین هویت دولت جدید نقش‌های ملی را می‌طلبد که به این عنصر و ضرورت‌های تقویت آن توجه ویژه‌ای داشته باشند. از جمله مهم‌ترین نقش‌های ملی در این دوره، «دولت مستقل فعال»، «دولت سرمشق» و «دولت توسعه یافته» می‌باشد (دهقانی فیروزآبادی و نوری، ۱۳۹۱: ۱۵۳).

در این دوره زمانی، در سازوکار حکومت و قدرت محیط داخلی و خارجی جمهوری اسلامی ایران با دگرگونی‌های عمیقی متقارن شد که به صورت تدریجی خط مشی انقلابی را دچار تغییر و تحول کرد. این دگرگونی‌های معنایی-فکری در قالب مفاهیم زیر قابل طرح می‌باشند که عبارت‌اند از: دولتِ پسا-جنگ، نوع تفسیر از اسلام، توسعه محوری، هویت مجدد، نوع تعریف از منفعت ملی، پراگماتیسم، خصوصی سازی، بازنگری قانون اساسی، استیلای گفتمان واقع گرایی، اعتدال و تغییر تصمیم سازان. این آموزه‌ها باعث شد که سیستم، مکانیسم، راهبرد و اصول سیاست خارجی دچار تغییری ژرف گردد؛ این تحول تا بدان جا پیش رفت که به ایران بعد از این دوران «جمهوری دوم» اطلاق شد.

۳-۱. دولت پسا-جنگ

هاشمی رفسنجانی در وضعیتی سگان هدایت دستگاه اجرایی کشور را در دست گرفت که جنگ تحمیلی پایان یافته بود و بازسازی خرابی‌های ناشی از آن و توسعه اقتصادی کشور، به عنوان چالش‌های بزرگ جمهوری اسلامی قلمداد می‌شدند. یکی از

ویژگی‌های مهم این دوره تحول روابط اجتماعی از حالت «اجتماعی» حاکم در دوران جنگ به شکل نوین «جامعه» می‌باشد. مناسبات نزدیک اجتماعی در این دوره کم رنگ گردید و الزامات زندگی جامعه‌ای از قبیل اصول شهروندی خصوصاً در حوزه‌های اقتصادی در حال تقویت بود. در تحلیل محتوای اظهارات هاشمی رفسنجانی سمت گیری به سمت الزامات پس از جنگ و تغییر روحیه حاصل از جنگ به خوبی مشهود می‌باشد (دهقانی فیروزآبادی و نوری، ۱۳۹۱: ۱۵۲).

پایان جنگ هشت ساله یکی از عوامل مهم تعیین کننده تحول سیاست خارجی جمهوری اسلامی به شمار می‌رود. زیرا، جنگ کلیه ابعاد سیاست خارجی ایران را تحت تأثیر قرار داده بود. به گونه‌ای که اهداف، استراتژی و شیوه‌های تعامل و دیپلماسی جنگی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی حاکم بود. بسیاری از کشورها در اولویت روابط خارجی قرار گرفته و بسیاری دیگر نیز از این دایره و گستره خارج شده بودند. در یک کلام، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوره جنگ «امنیت محور» گردید. بنابراین طبیعی و بدیهی بود که پس از خاتمه جنگ، الزامات سیاست خارجی آن نیز پایان پذیرد و الزامات و اهداف دیگری جایگزین گردد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۳۸۸).

عواملی که در دوران جنگ، به بحران اقتصادی منجر شدند، عبارت‌اند از: بدهی‌های خارجی و کسری بودجه، کاهش میزان تولید، کمبود سرمایه، فقدان سرمایه گذاری‌های کلان در زیر ساخت‌های کشور به علت اولویت نیازهای جنگ، کاهش درآمدهای ارزی کشور، خسارت‌ها و خرابی‌های ناشی از جنگ، افزایش جمعیت نزدیک به دو برابر، سقوط قیمت نفت (باقری دولت آبادی و شفیعی سیف آبادی، ۱۳۹۵: ۱۰۱). این عوامل، اقتصاد ایران را به شدت متزلزل کرد و این افت شدید رشد اقتصادی باعث گردیده بود تا تغییر رویکرد در سیاست خارجی دورانِ پسا-جنگ از وجاهت لازم برخوردار شود. پایان جنگ از چند راه سیاست خارجی ایران را تحت تأثیر خویش قرار داد و الگو و مدل رفتاری آن را متحول نمود. اول، اولویت و سلسله مراتب اهداف سیاست خارجی دچار تغییر شد، به طوری که بازسازی اقتصادی-دفاعی کشور در اولویت نخست

سیاست خارجی قرار گرفت و به عنوان هدف اصلی جمهوری اسلامی ایران پیگیری شد. همچنین، اولویت و شیوه پیگیری اهداف فراملی، به ویژه صدور انقلاب، نیز تغییر پیدا کرد. دوم، الگوی رفتاری و تعامل خارجی ایران با بازیگران دولت و کنشگران غیر دولتی هم دستخوش دگرگونی و دگردیسی گردید. نمود عینی این تاثیرگذاری، عادی سازی و بهبود روابط با شورای همکاری خلیج فارس و اروپا قلمداد می‌شود. توسعه و گسترش مناسبات و روابط با سازمان‌ها و مجامع بین‌المللی و حضور فعال در آن‌ها تجلی و نمود دیگر این تغییر رفتاری سیاست خارجی است. سوم، با پایان جنگ، زمینه عادی سازی روابط ایران و عراق از طریق مذاکره و دیپلماسی برای اجرای قطعنامه ۵۹۸ نیز فراهم شد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۳۸۸).

۲-۳. نوع تفسیر از اسلام

در این مورد نوع تفسیر از اسلام بیشتر متوجه تفسیر از اسلام سیاسی می‌باشد. سابقه اسلام سیاسی را برای اولین بار می‌توان در زندگی پیامبر اسلام و تشکیل حکومت اسلامی توسط ایشان در صدر اسلام یافت. هر چند از صدر اسلام تا کنون، اسلام سیاسی فراز و نشیب‌های فراوانی داشته... هدف نهایی گفتمان اسلام سیاسی، بازسازی جامعه بر اساس اصول اسلامی است و بدین ترتیب این گفتمان درست مقابل غیریت و تخاصم با همه گفتمان‌های مدرن و سنتی که اعتقادی به ادغام دین و سیاست ندارند، قرار می‌گیرد... در جمع بندی دیدگاه‌های مختلف درباره تعریف اسلام سیاسی می‌توان گفت: اسلام سیاسی به معنای اسلام عدالت خواه، توسعه گرا، دنیا گرا، اقتداگرا، تمدن ساز، واقع گرا، زندگی، انقلاب و اصلاح، علم و عقل و پیشرفت و مبارزه با سلطه، نظام ساز و عمل گرا است (پوراحمدی میبیدی و ذوالفقاری، ۱۳۹۴: ۱۳).

با توجه به موارد گفته شده، قصد داریم این مسئله را پی جویی کنیم که نوع تفسیر رئیس جمهور وقت یعنی هاشمی رفسنجانی از اسلام (سیاسی) چگونه بوده است؟ از آنجا که نوع تفسیر از اسلام (سیاسی) در معیارهای تعیین دارالکفر و دارالاسلام کاملاً

تاثیرگذار است و این نوع معیارها و فاکتورها نیز به صورتی مستقیم به سیاست خارجی مربوط می‌شود، پس اینکه بدانیم رئیس‌جمهور هاشمی چه تفسیر از اسلام (سیاسی) داشته است کمک شایانی به پژوهش خواهد کرد. «عقلانیت» و «مصلحت» به عنوان دو محور اساسی در سیاست خارجی ۱۳۶۸-۱۳۷۶ از نوع تفسیر رئیس‌جمهور هاشمی رفسنجانی از اسلام (سیاسی) منبعث می‌شود.

هاشمی رفسنجانی در قامت یک سیاستمدار روحانی، بدون شک در تدوین و سازماندهی سیاست خارجی خویش به ساختارها و نظام معنایی، همچون تفسیر از اسلام و احکام دینی پایبند بوده و از آن متأثر است... مطالعه آثار و مشاهده کنش سیاسی- رفتاری ایشان نشانگر آن است که به اعتقاد هاشمی رفسنجانی، اساسی‌ترین برنامه مکتب اسلام تربیت انسان مؤمن، عالم، متقی و دارای عمل صالح می‌باشد (باقری دولت‌آبادی و شفیعی سیف‌آبادی، ۱۳۹۵: ۷۹).

بر اساس همین تفکرات، هاشمی رفسنجانی بر این اعتقاد است که منابع روایی ما عموماً نخستین باب را به عقل و دومین باب را به علم اختصاص می‌دهند. در این زمینه وی این‌گونه باورمند است که حتی کتاب‌هایی را که علمای اخباری تدوین نموده‌اند، چنین است و این بیانگر خوبی است که حتی منکران ارزش و اعتبار، بسیاری از مباحث علم اصول- که یکی از سرمایه‌های اجتهاد علمای عقل‌گرا و به اصطلاح اصولیون است- هم از نقش والا و بالای عقل و فکر در ساختار نظام اسلامی غافل نبوده‌اند (باقری دولت‌آبادی و شفیعی سیف‌آبادی، ۱۳۹۵: ۸۰).

اینگونه دیدن اسلام توسط هاشمی رفسنجانی یکی از مولفه‌هایی است که باعث شده است سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در این بازه زمانی دچار تغییر پارادایمیک گردد و «خرد گرایی توأم با واقع گرایی» جایگزین «آرمان گرایی» شود.

۳-۳. توسعه محوری

در بعد داخلی نیز اقتصاد تخریب شده ناشی از جنگ، امنیت حیاتی کشور را در معرض تهدید قرار داده بود. دولت با طغیان و آشوب ناشی از سیاست‌های انقلابی و خرابی‌های زیاد ناشی از جنگ مواجه بود. تخریب

زیرساخت‌های اقتصادی، تورم مهارگسیخته، بیکاری، شکاف میان فقیر و غنی و ... از شاخصه‌های بحران‌زا داخلی بود که امنیت حیاتی کشور را در معرض مخاطره قرار داده بود. هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهور معتقد بود «این عوامل اقتصادی و اجتماعی هستند که امروز بقای نظام را با تهدید مواجه کرده است». به این ترتیب رشد و توسعه یک ضرورت امنیتی شد که از داخل و خصوصاً از خارج بر فرآیند سیاستگذاری در ایران دیکته شد. به تعبیر تاجیک «بعد از جنگ رویکرد مک نامارایی (امنیت=توسعه) به نخبگان تصمیم‌ساز دیکته شد و صیانت ذات از رهگذر رشد و توسعه مسالمت‌آمیز در کانون گفتمان امنیت مسلط نشست» (موسوی، ۱۳۸۷: ۸۷-۸۶).

در این زمانه به علت این که جمهوری اسلامی ایران به دنبال ایفای نقش‌هایی چون: دولت توسعه یافته، دولت سرمشوق، قدرت منطقه‌ای و غیره بود توسعه اقتصادی به عنوان دال کانونی اقدامات دولت قرار گرفت. به واقع در دوران پس‌ل-جنگ، منافع قدرت ملی در حوزه اقتصاد و دفاعی بر منافع معطوف به نظم جهانی و ایدئولوژیک اولویت پیدا نمود، به گونه‌ای که رشد و توسعه اقتصادی به عنوان اولویت اول سیاست داخلی و خارجی جمهوری اسلامی ایران مد نظر قرار گرفت (باقری دولت‌آبادی و ابراهیمی، ۱۳۹۵: ۱۴۱).

بدین صورت، هاشمی با وعده بازسازی و همین‌طور تغییر جهت سیاست‌های اقتصادی چپ اسلامی-سیاست‌هایی که در دهه شصت سبب افزایش کنترل دولت بر اقتصاد شده بود- سکان قدرت را به دست گرفت و در جهت عملی کردن این نگرش، چاره‌ای جز اتخاذ رویکردی تعاملی با اقتصاد جهانی و پیشبرد اهداف توسعه کشور نداشت. از این رو، دو برنامه توسعه اقتصادی اول و دوم را تنظیم نمود که محور و شاه‌بیت اصلی آن‌ها هم سو بودن با نظم حاکم و مستقر بر اقتصاد جهانی، خصوصی‌سازی و سرمایه‌گذاری خارجی بود (دهقان و سمیعی اصفهانی، ۱۳۹۶: ۴۹).

به واقع اگر بنخواهیم با مفاهیم تحلیل گفتمان، تقدم و تأخر برنامه‌های دولت‌سازندگی را مورد مذاقه قرار بدهیم، می‌توانیم از تعدیل و توسعه اقتصادمحور به مثابه دال کانونی و مرکزی یاد کنیم. دولت‌سازندگی، از همان ابتدا به ساکن برنامه توسعه‌ای

خود را براساس اولویت و تقدم سازندگی کشور به مثابه تأمین آبادانی ایران و عزت اسلامی اعلام و اعمال کرد. از این رو سایر وجوه توسعه- از جمله فرهنگی، سیاسی و اجتماعی- و ارزش‌ها و هنجارهای اسلامی و ملی بر محور توسعه اقتصادی تعریف و جایابی و هماهنگ گردیدند (پروانه، ۱۳۹۴: ۹۱).

لذا، برنامه دولت هاشمی رفسنجانی در واقع به معنای وداع تدریجی و بطئی با اقتصاد دوران جنگ بود. در دولت هاشمی جرح و تعدیل‌هایی در طرح برنامه توسعه کشور انجام گرفت و در نهایت برنامه مذکور به عنوان برنامه اول توسعه اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی جمهوری اسلامی ایران در ۱۱ بهمن ۶۸ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید (فوزی، ۱۳۸۷: ۲۵۹).

شاید این گزاره محسن میلانی در کتاب «شکل‌گیری انقلاب اسلامی» به خوبی مبین تغییر پارادایمیک از ارزش محوری پیشا-جنگ به توسعه محوری دوران موسوم به سازندگی باشد. آنجا که بیان می‌دارد "شاید سمبولیک‌ترین تجلی واقع‌گرایی اقتصادی نوین را جایگزینی تدریجی شعارهای انقلابی نوشته شده بر در و دیوارها، با آگاهی‌هایی دانست که کالاهای اروپایی و ژاپنی را تبلیغ می‌کنند" (میلانی، ۱۳۸۸: ۴۱۰).

۴-۳. هویت مجدد

پس از پایان جنگ عراق علیه ایران، مقطع نوینی در ایران اسلامی آغازیدن گرفت که در متون گونه‌گون از آن به عنوان «سازندگی» یاد می‌کنند. این برهه از زمان در تاریخ از چنان اهمیتی برخوردار است که برخی پا را از یگانگی جمهوری اسلامی فراتر نهاده و از «جمهوری دوم» سخن می‌رانند.

عوامل متعددی دست در دست هم دادند که «جمهوری دوم» هویت نوینی برای خود متصور شود. متقارن شدن تغییرات قابل توجه در ساختار داخل و خارج از ایران دست به دست هم دادند تا اندک اندک این هویت جدید تکوین یابد. "این تغییرات در داخل عبارت‌اند از: پایان جنگ عراق و ایران در تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۶۷؛ رحلت امام خمینی (ره) در خرداد ۱۳۶۸؛ انتخاب آیت الله خامنه‌ای به عنوان رهبر انقلاب؛ اصلاح قانون اساسی و افزایش اختیارات و تمرکز بر قوه مجریه. تغییرات خارج از ایران، عبارت‌اند از:

جنگ سال ۱۹۹۱ خلیج فارس؛ پایان جنگ سرد؛ و فروپاشی اتحاد شوروی" (باقری دولت آبادی و شفیع سیف آبادی، ۱۳۹۵: ۷۷). این تغییرات به گونه عمیق بودند و تاثیرات ژرفی بر نهاد دولت و جامعه ایرانی نهادند که تعبیر دیگران با عنوان «جمهوری اسلامی دوم» بهترین تعبیر شناخته شده است و «هویت مجدد» از این موضوع نشأت می‌گیرد.

محمدرضا تاجیک معتقد است که از نظر نخبگان حاکم در این دوره، جنگ پایه‌های هویت فونکسیونال را به شدت تضعیف کرده بود و ادامه این وضعیت در دوران پسا-جنگ می‌توانست احساسات انزواگرایانه را در میان بسیاری از نیروهای اجتماعی تقویت کند؛ به واقع در این دوره هویت‌های ناشی از انقلاب یا همان هویت‌های فرهنگی و ایدئولوژیکی باید جای خویش را به هویت سازمانی یا هویت منبعث از تقسیم کار می‌داد (تاجیک، ۱۳۸۳: ۹۱).

به لحاظ ساختاری، هویت دولت پس از جنگ در مجموع در نتیجه عوامل داخلی و بین‌المللی، به سوی «راست» گرایش داشته و ملغمه‌ای از دو جریان عمده سنتی و مدرن را در خود داشت. به دنبال اتخاذ سیاست اعتدال‌گرایانه توسط رئیس‌جمهور، در کنار این دو جریان راست، حتی تعدادی از جریان چپ سنتی با تغییرات مهمی در دیدگاه‌های سیاسی و فرهنگی‌شان نسبت به دهه اول انقلاب، در این دولت مشارکت داشتند. این بلوک جدید قدرت-به ویژه جریان مدرن آن- هویت جدیدی را در عرصه سیاست و اجتماع به منصفه ظهور رساندند که دارای گرایش‌های سرمایه‌دارانه، بوروکراتیک و تکنوکراتیک بوده و در اقتصاد پیرو «بازار آزاد» بود، سیاست تعدیل و خصوصی‌سازی را پیشی گرفت و شعار سازندگی را متقدم بر سایر شعارها دانست (پروانه، ۱۳۹۴: ۹۰).

۳-۵. نوع تعریف از منفعت ملی

اساساً منفعت ملی جمهوری اسلامی ایران را عناصر چهارگانه‌ای شامل: منفعت دفاعی یا امنیتی، منفعت معطوف به نظم جهانی، منفعت ایدئولوژیک و منفعت اقتصادی یا رفاهی تشکیل می‌دهد (فیروز آبادی، ۱۳۸۹: ۱۴۳). حال هر کدام از دولت‌ها با توجه به گفتمانی

که مدنظر داشتند، تعریفشان از منفعت ملی حول منافع چهارگانه متغیر بود. به این معنا که برخی منفعت ملی را دفاع و صیانت می‌دانستند، برخی بر منافع معطوف بر نظام جهانی تاکید می‌کردند، بعضی ایدئولوژی و فرهنگ را معیار منفعت ملی قرار می‌دادند و نهایتاً گفتمان‌هایی بودند که تعریفشان از منافع ملی مبتنی بر بهبود وضع معیشتی، ارتقا رفاه اقتصادی و در مجموع توسعه ملی بود.

شرایط وخیم دوره پسا-جنگ حکم می‌کرد که دولت سازندگی از بین منافع متکثر و متغیر ملی، بر منافع اقتصادی و رفاه محورانه تاکید کند و آن را بر دیگر وجوه منفعت ملی متقدم بداند.

"شرایط زمانه جدید، می‌طلبید که بین ارزش‌ها و واقعیت‌ها و میان هست‌ها و باید‌ها آشتی برقرار شود و منویات آرمانگرایانه در بستر زمان و مکان جاری شود" (تاجیک، ۱۳۸۳: ۸۷).

با توجه به تغییر جهت‌گیری‌های جمهوری اسلامی ایران در این دوره و با توجه به ارائه اولویت‌های اقتصادی در رأس سلسله مراتب اهداف ملی این گونه به نظر می‌رسد منافع ملی به عنوان حیاتی‌ترین ارزش از سوی مقامات و نخبگان حاکم در نظر گرفته شده که شاخص‌های اصلی این منافع را مسائل اقتصادی تشکیل می‌دادند از سوی دیگر با توجه به تغییرات ژئوپولیتیکی منطقه شمالی و به طور کلی تغییر در ساختار نظام بین‌المللی فوریت‌های سیاست خارجی به صورت واقع بینانه‌ای مورد توجه قرار گرفت و سعی گردید محدودیت‌های اقتصادی سیاسی و نظامی رفع شود (دهقانی فیروزآبادی و یوسفی جویباری، ۱۳۹۴: ۱۵).

۳-۶. پراگماتیسم

"به نظر می‌رسد شهرت و آوازه هاشمی رفسنجانی در میان رجال سیاسی ایران، بیشتر به دلیل عملگرایی همگام با تعادل قابل بررسی است. به اذعان وی، سرمنشأ این نوع تفکر نیز به بینش و دورنمای دینی وی بر می‌گردد" (باقری دولت‌آبادی و شفیع سیف‌آبادی، ۱۳۹۵: ۸۵).

در بستر گفت‌وگو سازندگی مسلط این دوران، گزاره ملاحظه‌های پراگماتیک اقتصادی، اولویت‌های سیاسی-ایدئولوژیک را تحت الشعاع خود قرار داده، بازتابی گسترده و جدی پیدا کرده. بر این اساس، دولت هاشمی، توانمندی ملی را در پراگماتیسمی می‌دانست که بازسازی اقتصادی و رشد و توسعه اقتصادی ایران آسیب دیده از دوران جنگ هشت ساله را به همراه داشته باشد (صادقی، ۱۳۹۳: ۳۶).

هاشمی رفسنجانی معتقد بود که تجربه جنگ و دفاع مقدس، مصداق درخور توجهی در این زمینه است؛ زیرا به زعم وی، وقایع دفاع مقدس برای کسانی که تفکری در میدان جنگ داشتند، ثابت کرد که نمی‌توان صرفاً با شعار کار کرد. باید همراه عمل‌گرایی وارد سیاست شد. افزون بر این، وقتی موضوع قطع نامه شورای امنیت سازمان ملل در پایان جنگ مطرح شد، به اعتقاد او، با عمل‌گرایی همگام با تعادل و بینش خاص این مقوله خاتمه یافت (باقری دولت آبادی و شفیعی سیف آبادی، ۱۳۹۵: ۸۶).

۷-۳. خصوصی سازی

خصوصی سازی و کاهش حجم دولت، از اصول اساسی و بنیادین نئولیبرالیسم می‌باشد که با روند کلی جهانی شدن اقتصاد همخوانی و هم‌آوازی دارد. به واقع این دو مفهوم دو روی این سکه محسوب می‌شوند. خمیرمایه جهانی شدن کاهش نقش دولت‌ها در اقتصاد و افزایش نقش بخش خصوصی می‌باشد که با تصدی‌گری دولتی و حمایت از تولیدات داخلی و یا وضع تعرفه بر محصولات خارجی در تعارض و تضاد قرار می‌گیرد. خصوصی سازی همچنین از ارکان بنیادین سیاست‌های اجماع‌واشنگتنی قلمداد می‌شود که تعدیل ساختاری، تعدیل اقتصادی و تحول اقتصادی را خواستار است (دهقان و سمیعی اصفهانی، ۱۳۹۶: ۵۰).

بر اساس این برنامه، دولت ابتدا اصلاح نرخ ارز، کنترل بر واردات، کاهش قیمت ارز، کاستن از یارانه دولت برای کالاهای اساسی و افزایش نرخ آب، برق و سوخت را در دستور کار خود قرار داد. براساس قوانین جدید، اجازه مشارکت به سرمایه‌گذاران خارجی تا ۴۹ درصد سهام داده شد، مناطق آزاد تجاری در قشم و کیش ایجاد شد، چند

صد کارخانه دولتی برای خصوصی سازی در اختیار این بخش گذاشته شد و دولت قول داد نقش خود در اقتصاد را کاهش دهد (دهقان و سمیعی اصفهانی، ۱۳۹۶: ۵۰).

سیاست جدید اقتصادی رئیس جمهور رفسنجانی (خصوصی سازی) بر اساس دوری گزیدن از: مالکیت دولتی صنایع عمده، تنظیم قیمت‌ها، سوبسیدهای گزاف و بستن بازارهای ایران به روی محصولات و سرمایه گذاری خارجی حرکت نموده بود. بر اساس این راهبرد اقتصادی، دولت بسیاری از واحدهای صنعتی و تولیدی را به بخش خصوصی واگذار کرد و از تصدی گری خویش به شدت کاست (میلانی، ۱۳۸۸: ۴۰۹).

۳-۸. بازنگری قانون اساسی

پس از پایان جنگ، اصلاح قانون اساسی نخستین موضوع مهمی بود که توجه همگان را به خویش جلب نمود؛ همان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که در فروردین سال ۱۳۵۸، به تأیید ملت ایران رسیده بود. برای دیگر در همه پرسه ۶ مرداد ۱۳۶۸، پس از گذشت ۱۰ سال از تدوین و تصویب آن، مورد بازنگری چندگانه و متکثر قرار گرفت و برخی تغییرات در آن ایجاد شد (باقری دولت آبادی و شفیعی سیف آبادی، ۱۳۹۵: ۱۰۴).

امام خمینی (ره) هنگام صدور دستور تشکیل شورای قانون اساسی، قبول کرد که قبلاً از نقایص قانون اساسی اطلاع داشته است، ولی برای آنکه بتواند توجه خویش را بر جنگ با عراق متمرکز سازد عمدتاً سکوت اختیار نموده بود. ایشان با انتخاب بیست نفر از مجموع بیست و پنج نفر اعضا، موارد دقیق و مشخصی را که شورای جدید باید نسبت به اصلاح آن‌ها در قانون اساسی اقدام می‌کرد، مشخص نمود. وی بدون ارائه پیشنهاد خاصی دستور داد قدرت قوه مجریه، متمرکز و بند مربوط به مرجعیت حذف گردد (میلانی، ۱۳۸۸: ۳۹۲).

مهم‌ترین پیامد تغییر قانون اساسی، تغییر سلسله مراتب قدرت نه فقط در سطح نخست وزیر و رئیس جمهور، بلکه در مجموعه نظام قدرت جمهوری اسلامی ایران بود (رفیع پور، ۱۳۹۴: ۱۵۱).

مهم‌ترین تغییر ساختاری در قوه مجریه صورت گرفت. زیرا پست نخست وزیری حذف گردید و ریاست و اعمال قوه مجریه به جز در مواردی که مستقیماً به عهده مقام رهبری است به رئیس جمهور واگذار شد. بدین ترتیب حکومت جمهوری اسلامی که نظامی سه رکنی بود به دو رکنی تبدیل گردید. این تغییر به معنای افزایش جایگاه و قدرت رئیس جمهور در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی، به ویژه ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی بود. به گونه‌ای که نیمه ریاستی نظام جمهوری اسلامی تقویت شد و به صورت رئیس جمهور مدار درآمد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۳۸۹).

از سوی دیگر، اصلاحات قانون اساسی قدرت و اختیارات ولی فقیه و نهاد رهبری را نیز تقویت کرد. زیرا با اضافه شدن قید و صفت «مطلقه» به «ولایت امر» در اصل ۵۷ قانون اساسی، حوزه اختیارات و صلاحیت‌های نهاد رهبری گسترش پیدا کرد. تشکیل شورای عالی امنیت ملی و مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز از جمله تغییرات دیگری بود که ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایران را در این دوره به بعد دچار تحول کرد. به ویژه، نقش شورای عالی امنیت ملی در هدایت سیاست خارجی ایران در قبال حمله عراق به کویت و جنگ دوم خلیج فارس بسیار برجسته و اساسی تجلی پیدا نمود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۳۸۹).

"محسن میلانی ضمن ایجاد تشابه "مفهوم جدید قدرت اجرایی" در قانون اساسی بازنگری شده با قانون اساسی ۱۹۰۶، عنوان می‌کند که در هر دوی این میثاق نامه‌های ملی، فردی قدرتمند و فراتر از یک رئیس سمبولیک در رأس دولت قرار دارد" (میلانی، ۱۳۸۸: ۳۹۶).

۳-۹. گفتمان واقع‌گرایی

مطابق رهیافت واقع‌گرایی، بازیگر عاقل کسی است که می‌کوشد تا منافع ملی خویش را به حداکثر برساند؛ زیرا در نظام بین‌الملل غیرمتمرکز متشکل از کشورهای خودپرست و منفعت‌طلب، تعهد و وظیفه اصلی حکومت و دولتمردان، تأمین منافع ملی و دولتی

می‌باشد که نمایندگی آن را بر عهده دارند، نه رعایت موازین اخلاقی که بر فرد فرد اعضای جامعه حکم فرم است (باقری دولت آبادی و شفیع سیف آبادی، ۱۳۹۵: ۳۹). رئیس جمهور علی اکبر هاشمی رفسنجانی نمونه‌ای از رهبران انقلابی واقع گرا است که در میان رهبران نوین در جهت مخالف تمایلات انزواطلبانه تلاش نمود. آقای رفسنجانی با توجه به فشارهای فزاینده توسعه اقتصادی و تلاش برای بازسازی کشور، حتی از موضوع چالشی و جدال‌برانگیز به کارگیری متخصصین و مقاطعه کاران خارجی در زمانی که سرویس‌های مشابه در داخل در دسترس نبودند پشتیبانی کرد (صدری، ۱۳۸۱: ۴۴۶).

نظریه واقع گرایی، بعد از جنگ عراق علیه ایران بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران حاکم شد. این گفتمان نیز مصلحت محور بوده و بر مفهوم موسع تر مصلحت و نقش گسترده عقل در تدوین و تدبیر سیاست خارجی استوار است. حضور عنصر مصلحت در سیاست خارجی موجب عقلایی شدن آن می‌گردد. پیامد ضروری و منطقی عقلانیت نیز واقع نگری است. بر این اساس دو اصل حکمت و مصلحت در کنار عزت، محورها و مبانی سیاست خارجی ایران قرار می‌گیرند... واقع گرایی به معنای غفلت و یا عدول از آرمان‌های انقلاب اسلامی و ارزش‌ها و احکام اسلامی نیست. بلکه در نظر گرفتن و توجه به ضرورت‌ها، شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی در نظام بین الملل موجود برای اجرای احکام اولیه شرعی و ادای تکلیف و وظیفه است (ازغندی و مرادی جو، ۱۳۹۶: ۸).

۱۰-۳. اعتدال

اعتدال در لغت به معنای رعایت حد وسط و میانه در بین دو حال از جهت کمیت و مقدار و از جهت کیفیت و چگونگی می‌باشد. هم چنین اعتدال به معنای توازن و تعادل در مقدار، هم وزنی، برابر بودن دلایل و برابری و یکسانی در کم و کیف نیز تلقی می‌شود. از این رو اعتدال به معنای میانه‌روی و پرهیز از افراط و تفریط یا تندروی و کندروی معنا می‌گردد. در دکترین و آموزه‌های اسلامی، به ویژه در قرآن کریم و نهج

البلاغه، بر اعتدال و رعایت حد وسط تاکید بسیاری شده است؛ به گونه‌ای که قرآن کریم امت اسلام را امت وسط و متعادل معرفی می‌نماید (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۳: ۴). هاشمی رفسنجانی اعتدال را مرام و سیاست‌ورزی مقبول دانسته، از کشمکش‌ها و تنش‌های سیاسی که باعث اتلاف وقت است، اظهار نارضایتی می‌کرد. تلاش جهت جلوگیری از تنش و کاهش سطح منازعات و ایجاد همگرایی و انعطاف بین نیروهای وفادار به انقلاب، از رویکردهای وی در سیاست داخلی بوده است؛ چنان که اقتدار را نه در رویارویی قوا و تحمیل و پافشاری بر مواضع، بلکه انعطاف در برخورد با جریان‌های تاثیرگذار داخلی می‌داند که باعث کاهش هزینه و آرامشی می‌شود که لازمه سازندگی و پیشرفت کشور است؛ اما تنش عامل خنثی کردن نیروهای طرفین می‌باشد (پروانه، ۱۳۹۴: ۹۱).

در گزاره‌های زیر از مدعای هاشمی رفسنجانی اینگونه استنباط می‌گردد که وی در انجام کنش سیاسی خویش در حفظ تعادل سعی داشته است:

ضمناً آنچه در این مسائل به من کمک می‌کند، مسئله اعتدال است. تقریباً همیشه از نوجوانی و جوانی در روستا و در قم، در بحث‌ها و سخنرانی‌هایم معتدل حرکت می‌کردم. در مبارزه هم اینگونه بودم؛ آنقدر معتدل بودم که اواخر مبارزه، منافقان و کسانی که می‌خواستند خیلی تند باشند، با من درگیر شده بودند. مبارزه مسلحانه را نفی نمی‌کردم، ولی در کنارش شرط‌های زیادی داشتم (باقری دولت آبادی و شفیعی سیف آبادی، ۱۳۹۵: ۸۶).

۱۱-۳. تغییر تصمیم سازان

در این قسمت از این پژوهش به بررسی مواردی پرداخته شد که مجموعاً اطلس و منظومه «نظام معنایی» زمانه سازندگی را تشکیل می‌دادند. «تغییر تصمیم سازان» آخرین مورد از این اطلس می‌باشد که ماهیت قدرت و سیاستگذاری را در جمهوری اسلامی ایران-که از این دوران به جمهوری دوم نیز ملقب گشت- متحول کرد.

یک روز پس از رحلت امام خمینی (ره)، در ۱۴ خرداد ۱۳۶۸، آیت الله خامنه‌ای، رئیس‌جمهور به رهبری انقلاب انتخاب شد. هم‌زمان با تغییر رهبری، هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۶۸، با پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری، به چهارمین رئیس‌جمهور جمهوری اسلامی ملقب گردید (باقری دولت آبادی و شفیع سیف آبادی، ۱۳۹۵: ۱۰۵).

شخصیت و دیدگاه‌های رهبر جدید جمهوری اسلامی نقش محوری در هدایت سیاست خارجی ایفا می‌کرد. زیرا، ایشان از توسعه و گسترش مناسبات جمهوری اسلامی با سایر کشورها حمایت می‌کردند. به گونه‌ای که حتی در دوره جنگ در سال ۱۳۶۳، ایشان سیاست درهای باز را در سیاست خارجی طراحی و اعلام داشتند. اکنون که جنگ پایان یافته بود، این سیاست مجال و امکان بیشتری برای اجرا و پیگیری داشت. همچنین آیت الله خامنه‌ای در کنار سیاست‌های درهای باز، تعامل و تبادل اقتصادی مدیریت و کنترل شده با اقتصاد و بازار جهانی را در بازسازی کشور توصیه می‌کردند. الگویی که در برنامه‌های اول و دوم توسعه کشور مدنظر قرار گرفت (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۳۹۰).

هم‌زمان با تغییر رهبری در جمهوری اسلامی، هاشمی رفسنجانی یکی دیگر از یاران نزدیک امام (ره) به جایگاه ریاست جمهوری نائل شد. وی هم‌فکر و هم‌رزم آیت الله خامنه‌ای در طول انقلاب و جمهوری اسلامی تلقی می‌شد. او نیز پیش از نیل به ریاست جمهوری، مناصب و مسئولیت‌های مهم و خطیری را عهده دار بود... رئیس‌جمهور جدید به سیاستمداری معتدل و میانه‌رو مشهور بود که در چهارچوب سیاست درهای باز از بازسازی روابط خارجی جمهوری اسلامی ایران سخن به میان می‌آورد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۳۹۰). از این رو با تغییرات عمیق در ساختار تصمیم‌سازی و سیاستگذاری در کشور، جمهوری دوم تکوین پیدا کرد، و نظام معنایی زمانه دولت سازندگی و جمهوری اسلامی وارد پارادایم جدیدی شد.

۴. مسئله ایران و سیاست خارجی زمانه موسوم به سازندگی

در گفتمان واقع‌گرای مصلحت‌اندیش، اهداف و آرمان‌های فراملیت‌گرای انقلاب اسلامی رنگ می‌بازد و پیگیری آن‌ها منوط به افزایش قدرت ملی و منافع ملی می‌شود. انجام مسئولیت‌هایی که مسئله «ایران» مربوط نمی‌شود در شرایط موجود بین‌المللی تنها بر پایه قواعد وسیع، اضطرار و تدرج امکان پذیر است. به واقع تثبیت داخلی، تحقق منافع ملی و امنیت و بقای ایران مهم‌ترین اولویت در نظر گرفته می‌شود. از این طریق در کنش‌ورزی سیاست خارجی هم وظیفه اصلی و ارجح یعنی خدمت به مردم ایران محقق می‌گردد و هم آرمان‌های فراملی تا حدودی از طریق ارائه یک نمونه و الگوی موفق از یک کشور اسلامی توسعه یافته و دولت‌الگو قابل پیگیری و پی‌جویی می‌باشد. از طرف دیگر در نظر هاشمی رفسنجانی لازمه توفیق این الگو پردازی و نمونه باروری، استقلال ایران از جنبه‌های اقتصادی، علمی، فنی و تکنولوژیک است که از طریق توسعه و پیشرفت داخل حاصل می‌گردد (پروانه، ۱۳۹۴: ۹۶).

در بستر گفتمان سازندگی مسلط این دوران، ملاحظات، مشکلات و محذورات مربوط به «مسئله ایران» اولویت‌های ایدئولوژیک را تحت الشعاع خود قرار داده و انعکاسی وسیع پیدا کرد. بر این اساس، دولت هاشمی، توانمندی را ملی در بازسازی ایران آسیب دیده از دوران جنگ هشت ساله می‌دید. سیاست‌های جدید بر آن بود تا روش‌های توده‌گرایانه دهه آغازین انقلاب کنار گذاشته شده و همگرایی مستحکم‌تری برای رشد اقتصادی نمایان سازد. هدف این نوع از سیاست‌ها، بازسازی اقتصاد از هم‌پاشیده به ارث رسیده از زمانه جنگ تحمیلی، گسترش حوزه مشارکت خارجی و خصوصی سازی اقتصاد داخلی بود (صادقی، ۱۳۹۳: ۳۶).

۱-۴. تغییر درک ایدئولوژیک از سیاست بین‌المللی به درک ژئوپلیتیک از آن

تقارن بی‌سابقه‌ای از تغییرات چشمگیر در ساختارهای قدرت در داخل و خارج از ایران، آرام آرام سیاست خارجی ایران انقلابی را دستخوش دگرگونی می‌سازد. در داخل، رحلت آیت الله خمینی در خرداد ۱۳۶۸، و ظهور نقش‌آفرینی آیت الله علی خامنه‌ای به عنوان رهبر و علی اکبر هاشمی رفسنجانی به عنوان رئیس‌جمهور، و در خارج نیز جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس، پایان جنگ سرد، و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی آرام آرام ولی به

شکل قاطع آموزه‌ها و رویه‌ها عملی ایران را در عرصه سیاست خارجی دگرگون می‌سازد. اصل محوری سیاست خارجی ایران در دوران جمهوری اول یعنی «نه شرقی نه غربی» چه در نظریه و چه در عمل سیاست خارجی دولت سازندگی را تحت الشعاع اصل تازه‌های قرار می‌گیرد که می‌توان از آن به عنوان اصل «هم شمالی، هم جنوبی» یاد کرد (رمضانی، ۱۳۹۲: ۸۱). همان‌طور که مشخص است و از تحلیل محتوای دو اصل مذکور مستفاد می‌شود، اصل ابتدایی یعنی «نه شرقی نه غربی» بار معنایی ایدئولوژیکی در خود دارد که خط‌مشی سیاست خارجی ایران در آن دوران را مشخص می‌کند. اما اصل ثانویه که در شرایط پسا-جنگ و در دوران سازندگی حکم فرما شد یعنی اصل «هم شمالی هم جنوبی» نشان از آن دارد که سیاست خارجی ایران دچار تغییر پارادایمیک گردیده است، این تغییر، ژئوپلیتیک را اساس قرار می‌دهد و سعی می‌کند منافع ملی ایران را محور و مصالح فراملی را تا حدودی تحت الشعاع منافع ملی گرداند. در همین راستا، ایران روابط خارجی خود را دو منطقه شمالی (ماورای قفقاز و آسیای میانه) و جنوبی (کشورهای عرب زبان حوزه خلیج فارس) گسترش داد. جمهوری‌های تازه استقلال یافته آسیای میانه و قفقاز، بازار سودآوری برای کالاهای ایرانی فراهم می‌ساختند. همچنین این کشورها که به دنبال افزایش قدرت خویش بودند بازار تسلیحاتی پرجاذبه‌ای برای تأمین برخی تجهیزات نظامی برای ایران فراهم می‌کردند. حضور هاشمی رفسنجانی در نخستین نشست این کشورها نشان از حیاتی بودن این منطقه برای ایران و درجه اهمیت ایران در نظر کشورهای منطقه است. ایران قراردادهایی برای انجام حدود ۲۰ پروژه اقتصادی با جمهوری‌های تازه استقلال یافته به امضاء رساند (میلانی، ۱۳۸۸: ۴۱۱).

اما جوهره اصلی سیاست خارجی سازندگی، در خلیج فارس بیش از هر جای دیگر عیان بود. خلیج فارس، به عنوان شاه‌رگ حیاتی اقتصاد ایران می‌باشد... سیاست ایران در خلیج فارس حتی پیش از تهاجم به کویت، دستخوش تحول شده بود: هدف ایران، دست برداشتن از صدور انقلاب خود توسعه روابط با عراق و دولت‌های ساحلی عضو شورای همکاری خلیج بود. بر این اساس، ایران روابط خود را با کویت از سر گرفت، گفت و

گو با عربستان را آغاز کرد و توجه خود را بر مذاکرات صلح با عراق متمرکز ساخت. تهران روابط اقتصادی خود را با اعضای شورای همکاری خلیج (به استثنای عربستان سعودی) تحکیم بخشید و این شیخ نشین های ثروتمند را به سرمایه گذاری در ایران تشویق کرد (میلانی، ۱۳۸۸: ۴۱۲).

۲-۴. تقدم منافع ملی بر مصالح فراملی

با توجه به تغییر خط مشی های جمهوری اسلامی ایران در این دوره و با توجه به ارائه اولویت های اقتصادی در رأس سلسله مراتب اهداف ملی این گونه به نظر می رسد «منافع ملی» به عنوان حیاتی ترین ارزش از سوی سیاستگذاران در نظر گرفته شده که مولفه های اصلی این منافع را مقوله های اقتصادی و نظامی تشکیل می دادند از سوی دیگر با توجه به تغییرات ژئوپلیتیکی منطقه شمالی و به طور کلی تغییر در ساختار نظام بین المللی فوریت های سیاست خارجی به صورت واقع بینانه ای مورد توجه قرار گرفت و سعی شد منافع ملی به عنوان کانونی ترین و مرکزی ترین نیاز و ارزش قلمداد شود. لذا در راستای تحقق منافع ملی شاخصه های اقتصادی و نظامی، رونق و رفاه اقتصادی و همچنین ثبات سیاسی، نظامی و امنیتی مورد توجه قرار گرفت. در این رابطه آقای هاشمی رفسنجانی معتقد بودند که تحریم ها، محاصره ها، مشکلات روانی و فشارهای جنگ را باید عمده ترین عوامل ایجادکننده مشکلات و محدودیت «ایران» دانست. هر چند نباید از مسائل و مصالح فراملی که در برخی از شرایط در تصمیم گیری ها لحاظ می شد غافل بود، اما درک و نگرش مقامات تصمیم گیرنده در عرصه سیاست گذاری خارجی در زمانه سازندگی اغلب تحت الشعاع منافع ملی قرار داشت تا مصالح فراملی (دهقانی فیروزآبادی و یوسفی جویباری، ۱۳۹۴: ۷۱).

بنابراین، وجود اهداف و منافع فراملی برای ایران ضروری به نظر می رسد اما اولویت بندی منافع ملی و فراملی در دوره سازندگی حائز اهمیت می باشد. شاید از قابلیت برخوردار باشد که بتوان بیان نمود در این دوره منافع فراملی در بیشتر اوقات در خدمت منافع ملی قرار می گرفتند (آقایی، ۱۳۸۶: ۳).

بر مبنای گفتمان سازندگی حاکم، در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در عین حال که تا حدودی به مصالح فراملی باید پای بند بود اما به واقع این اهداف ملی هستند که ارجح هستند. در همین راستا، رئیس جمهور وقت تاکید داشتند، حفظ نظام جمهوری اسلامی، یکپارچگی و وحدت ملی، تمامیت ارضی، استقلال و حیثیت ملی به عنوان مهم‌ترین گزاره‌های این گفتمان در سیاست خارجی دارای اولویت می‌باشند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۴۰۰).

۳-۴. توسعه ملی و گسترش مناسبات بین المللی

آنچه سابقاً بیان گردید شرایط پسا جنگ وضعیتی را به وجود آورده بود که به جز بی‌جوئی اهداف اقتصادی و توسعه محوری در قالب منافع ملی، دولت سازندگی نمی‌توانست راهبرد بدیل دیگری را متصور باشد. حال این سؤال به ذهن خطور می‌کند که اتخاذ چنین رویکردی، چه الزاماتی در حوزه سیاست خارجی را ایجاد می‌کرد؟ در این قسمت سعی می‌شود به این سؤال پاسخ داده شود.

مدلی که جمهوری اسلامی ایران تا سال ۱۳۶۸ برای توسعه مد نظر داشت، اقتصاد برنامه ریزی شده، دستوری و دولتی بود. این نظام اقتصادی بر پایه خودکفایی و بسندگی ملی و داخلی بود که از بین کنشگران داخلی دولت بیشترین نقش را در آن ایفا می‌کرد. مدل، چهارچوب و الگوی توسعه ای که برای تأمین خودبسندگی ملی در حوزه اقتصاد اتخاذ شد، «راهبرد جایگزینی واردات» بود. این راهبرد همان طور که در تعریف ذاتی خویش مستتر است، بیشتر «درون گرایی» را مدنظر قرار می‌دهد؛ به این معنا تلاش گردید با اتکای بر منابع و امکانات داخلی با کمترین تعامل و مراودات و مناسبات با اقتصاد بین الملل و بازار جهانی، تولید داخلی و صنعت به اندازه‌ای افزایش یابد که کشور از واردات خارجی بی‌نیاز شود. در اثر منطبق خود بسندگی این مدل، بدبینی نسبت به نظم بین المللی رو تصاعد گرایید. این مسئله در این دوره به آرمان‌ها و ارزش‌های منبعث از ابتدای انقلاب اسلامی مربوط می‌شد؛ به واقع تا سال ۱۳۶۸، نگاه‌های آرمان‌گرایانه و طردمحورانه نسبت به نظم و نظام بین الملل اجازه نمی‌داد مناسبات و مراودات بین‌المللی گسترش پیدا کند. حال، با پایان جنگ تحمیلی مهم‌ترین ضرورتی که

نظام و دولت سازندگی برای خود تصور می‌کرد، بازسازی اقتصاد ویران شده و کشور جنگ زده بود... بر همین اساس هاشمی رفسنجانی نام «سازندگی» را بر دولت خویش نهاد. «سازندگی» یا «گفتمان سازندگی» به معنای اتخاذ سیاست‌های جدید و برنامه‌های تعدیل اقتصادی بود که از آن به صورت کلی با عنوان «توسعه‌محوری» یاد می‌کنند... این توسعه محوری در قالب تعدیل اقتصادی گزاره‌هایی را می‌طلبد که یکی از آن‌ها تاکید بر «جلب سرمایه گذاری خارجی» بود... در همین راستا استراتژی توسعه و رشد اقتصادی از «جانشینی واردات» به «توسعه صادرات» تغییر پیدا کرد. در قالب این راهبرد کوشیده شد محذورات مربوط به واردات تقلیل یابد، تسهیلات لازم برای افزایش صادرات ایجاد شود تا زمینه و بستر لازم برای بین المللی سازی اقتصاد و صنعت در اقتصاد جهانی فراهم گردد. بنابراین در دوره سازندگی به دلیل اتخاذ راهبردهای برون‌گرایانه در قالب و چهارچوب توسعه صادرات، توسعه ملی با گسترش مناسبات بین المللی گره خورد (باقری دولت آبادی و ابراهیمی، ۱۳۹۵: ۱۴۴-۱۴۱). اتخاذ سیاست‌های «هم شمالی هم جنوبی»، «توازن سازی»، «منطقه گرایی»، «چندجانبه گرایی»، «تنش زدایی» و ... در این قالب قابل توجیه می‌باشد.

۴-۴. حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت ملی

هر دولتی، نخست مهم‌ترین وظیفه‌ای که بر آن مترتب می‌باشد «تأمین امنیت و حفظ تمامیت ارضی» می‌باشد. در صورتی که کشور، نظام و یا دولتی در این مقوله به عدم موفقیت مواجه شود، در این دو حیطه مهم مشروعیت و مقبولیت خویش را از دست می‌دهد... پس از جنگ تحمیلی، این طور به نظر می‌رسید که دیگر تهدیدی جدی علیه تمامیت ارضی «ایران» وجود نخواهد داشت. اما فعل و انفعالاتی که در سطح منطقه به وجود آمد، تردیدهایی را برای تحلیل‌گران در این موضوع به ارمغان آورد؛ حمله عراق به کویت و بیم توسعه طلبی صدام و در پی آن، حضور نظامی ایالات متحده آمریکا در منطقه خلیج فارس، قدرت یابی طالبان در افغانستان و ... همگی تهدیدی برای تمامیت ارضی ایران قلمداد می‌شد. از آن جایی که اتحاد جماهیر شوروی در این دوره دچار فروپاشی شده بود، سبب گردید تا امنیت ملی و حفظ تمامیت ارضی ایران مورد تهدید



قرار بگیرد؛ با توجه به این نواسانات و تشتتات ژئوپلیتیک در اطراف و اکناف ایران، حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت ملی ایران، یکی از مهم‌ترین اهداف سیاست خارجی زمانه سازندگی محسوب گردید (باقری دولت آبادی و شفیعی سیف آبادی، ۱۳۹۵: ۱۱۷-۱۱۶). این نواسانات و تشتتات ژئوپلیتیک در غرب ایران (عراق)، شرق (افغانستان)، جنوب (شورای همکاری خلیج فارس) و شمال (فرپاشی شوروی)، همگی به نوعی حاکمیت ملی ایران را نشانه گرفته بودند. بدین صورت «ایرانیت» در قالب دفاع از تمامیت ارضی کشور به عنوان یکی از دال‌های محوری سیاست خارجی هاشمی رفسنجانی قرار گرفت.

۴-۵. «منطقه گرایی ملت گرایانه» به جای «صدور امت گرایانه»

در اینجا می‌توان دو گونه از رفتار سیاسی و دیپلماتیک در یک منطقه را از هم منفک کرد. گونه‌ای از «منطقه گرایی» که محصول دولت-ملت است و مبنای مراودات خارجی را «ملت‌بودگی» می‌بداند؛ بدان معنا که منافع ملی هر دولت-ملت در مراودات با سایر دولت-ملت‌ها محور قرار می‌گیرد. اما نمونه دیگری از «منطقه گرایی» وجود دارد که بیشتر توجه آن معطوف به «امت» و با ابزار «صدور» است. در این گونه اخیر «امت گرایی» جایگزین «منطقه گرایی» می‌شود و سعی می‌شود مدل، نمونه، الگو و چهارچوب حکومتداری به اعضای «امت» (منطقه گفتمانی) صدور شود. در دوره سازندگی، همان‌طور که قبلاً بیان گردید، به اقتضاء شرایط وخیم پسا-جنگ، منطقه گرایی امت محورانه- یا ایدئولوژیک- به کناری گذارده شد و به جای آن «منطقه گرایی» حکم فرما شد که منافع ملی را ارجح بر «صدور انقلاب» می‌دانست. بدین گونه بود که استراتژی «هم شمالی هم جنوبی» و «توازن در شمال و توازن در جنوب» کانون سیاست خارجی منطقه‌ای قلمداد شد. در این دوره به وضوح مشخص گردید که «ژئوپلیتیک» (ایران) از «ایدئولوژی» (امت) ارجح دانسته شد.

"منطقه گرایی یکی از وجوه چندجانبه گرایی در مقیاس منطقه‌ای است... این فرآیند به معنای همگرایی و همکاری منطقه‌ای در قالب یک طرح و برنامه سیاسی-اقتصادی غیراستیلاجویانه است" (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۴۳۲).

در رابطه با روابط خارجی منطقه ای ایران در دوران سازندگی، دو منطقه شمالی و جنوبی، بیش از مناطق دیگر مورد توجه قرار گرفته است... در منطقه جنوبی، یکی از اولویت‌های ایران در منطقه خلیج فارس، ایجاد وحدت و گسترش همکاری‌ها در چارچوب یک سازمان یا پیمان منطقه‌ای با دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس به ویژه پس از جنگ عراق بر علیه کویت برای «امنیت دسته جمعی» و «اعاده نظم و ثبات» بود (دهقانی فیروزآبادی و یوسفی جویباری، ۱۳۹۴: ۷۶-۷۵).

دولت آقای هاشمی رفسنجانی، در نگاه به شمال ایران خواهان استقرار رژیم‌های با ثبات در جمهوری‌های تازه تأسیس بود، تا از این رهگذر ضمن پایین آوردن تهدیدهای محتمل، منافع مادی، هویتی و منزلتی خویش را نیز در این کشورها دنبال نماید. گسترش سازمان اکو و عضویت کشورهای تازه تأسیس آسیای میانه در آن بر قدرت سازی و منفعت‌خواهی ایران در آن مناطق مبتنی بود. دولت هاشمی رفسنجانی بر خلاف تبلیغات در سیاست‌های اعمالی خود در آسیای میانه صرفاً اهداف ایدئولوژیک (صدور امت گرایانه) را دنبال نمی‌کرد و بیشتر نگاهی عملگرایانه و پراگماتیستی (منطقه گرایی ملت گرایانه) به آن مناطق داشت (موسوی، ۱۳۸۷: ۹۱).

در این زمینه جمهوری اسلامی ایران در سیاست منطقه ای خود «الگوی رفتاری» مشخصی را مدنظر داشت و به آن توجه می‌کرد. نقش‌آفرینی مؤثر ایران به عنوان میانجی و حافظ صلح جهت مدیریت و حل و فصل منازعات منطقه‌ای یکی از ابعاد و وجوه این الگوی رفتاری تلقی می‌شد. میانجی‌گری و واسطه‌گری ایران در بحران قره باغ و ایفای نقش به منظور برقراری صلح در تاجیکستان، در این چهارچوب صورت پذیرفت. این الگوی رفتاری البته در راستای دفع تهدیدات و رفع چالش‌های امنیتی محیط منطقه‌ای «ایران» مورد استفاده قرار می‌گرفت (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۴۳۷).

۶-۴. تنش زدایی و همزیستی مسالمت آمیز (برای تقویت جایگاه ایران)

طراحان سیاست خارجی توسعه‌گرای تعاملی (گفتمان سازندگی) به عنوان اولین گام در جهت دستیابی به توسعه اقتصادی درصدد عادی سازی روابط جمهوری اسلامی با کشورهای دیگر در چهارچوب همزیستی مسالمت آمیز

برآمدند. همزیستی مسالمت آمیز متضمن و مستلزم عدول از اصول سیاست خارجی و غفلت از منافع ملی و مصالح اسلامی نیست. بلکه در چهارچوب این اصل تلاش می‌شود تا با پذیرش تکثرگرایی بین المللی به جای پیروی از الگوی تقابل و تعارض، بر مبنای همکاری و همزیستی با سایر کشورها، منافع جمهوری اسلامی ایران تأمین گردد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۴۰۴-۴۰۵).

این سیاست و راهبرد از طریق گفت و گو و مفاهمه پدیدار می‌شود و دیدگاهی واقع گرا قلمداد می‌گردد. این استراتژی در جهان پر از تعارض و پارادوکس پس از جنگ ایران و عراق، هم می‌توانست پاسخگوی ارزش‌ها باشد و هم اینکه منافع ملی را در سطوح و وجوه متفاوت فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی تأمین نماید. این رهیافت که مرتبط با نوع نگاه هاشمی به اصول قانون اساسی می‌باشد، در آن برهه با فاصله گرفتن از ترجیحات و اولویت‌های امنیتی و ایدئولوژیکی به سمت هم‌گرایی و همکاری همه‌جانبه پیش رفت؛ در نتیجه زمینه‌های بیشتری را برای گفت و گوی میان دولت‌ها و هم‌گرایی چند جانبه حکومتی فراهم نمود (باقری دولت آبادی و شفیعی سیف آبادی، ۱۳۹۵: ۱۱۸-۱۱۷).

با خاتمه جنگ ایران و عراق، شرایط داخلی پس از جنگ و قبول قطعنامه ۵۹۸، نخبگان سیاسی ایران به این جمع بندی و نتیجه رسیدند که اولویت بندی اهداف سیاست خارجی باید مطابق تأمین نیازهای اقتصادی و توسعه کشور تعیین گردد. کشوری که از یک جنگ طولانی بیرون آمده بود، نیازهای اقتصادی مشخص و فوری برای آن پر واضح و مبرهن بود. این الزامات محیطی، «ایران» را به اتخاذ سیاست‌های همکاری جویانه با سایر کشورها تشویق می‌نمود (عطار و علی محمدی، ۱۳۹۵: ۱۷۰).

همچنین یکی از علت‌هایی که هاشمی رفسنجانی را مجاب می‌کرد تا روابط خارجی کشورش با همسایگان و سایر کشورها را از وضعیت تنش خارج سازد، شرط بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و مؤسسات بین المللی برای پرداخت وام بود (باقری دولت آبادی و ابراهیمی، ۱۳۹۵: ۱۵۸).

بنابراین مقامات ایرانی بر ضرورت‌های جدید واقف گردیدند و درصدد برآمدند تا ایران بار دیگر در جایگاه منطقه ای خود قرار گرفته و نقش

مطلوبی را در منطقه ایفا نماید و روابط خوبی با همسایگان خود داشته باشند. جمهوری اسلامی ایران سعی کرد روابط خود را با کشورهای حوزه خلیج فارس بهبود بخشد. آقای رفسنجانی در یک کنفرانس مطبوعاتی با تاکید بر گسترش روابط با کشورهای مسلمان و همجوار به ویژه کشورهای خلیج فارس اعلام کرد که آرامش در چارچوب استقلال، امنیت ملی و تمامیت ارضی همه کشورهای منطقه میسر است (آقایی، ۱۳۸۶: ۹).

تنش‌زدایی با کشورهای اروپایی، سازمان‌های بین‌المللی و ... باعث گردید روابط ایران در این برهه حساس از تاریخ جمهوری اسلامی با ساختارهای منطقه ای و بین‌المللی رو به بهبود گرایش پیدا کند؛ همچنین جایگاه «ایران» در منطقه و نظام بین‌الملل برای تأمین نیازهای اقتصادی، ارتقاء یافت (آقایی، ۱۳۸۶: ۱۰).

۷-۴. افزایش جایگاه امنیت و قدرت ملی

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در زمانه سازندگی، تفاوت و تمایزی با دوره قبل از خود داشت، این تفاوت مبتنی بر بازتعریف اصول خط مشی‌های سیاست خارجی ایران بود. اگر قبل از این دوران، دقایقی چون «صدور انقلاب»، «نه شرقی، نه غربی»، «رویکرد ایدئولوژیک» در سیاست خارجی و ... حکم فرما بود و از این زاویه به امنیت و قدرت ملی نگریسته می‌شد؛ اما حال، در شرایط پسا-جنگ هم جایگاه امنیت و قدرت ملی افزایش یافته و هم اینکه تعریف از این مقوله دچار دگردیسی شده است.

در این دوره به قدرت و امنیت ملی اهمیت فراوانی داده شد اما نوع آن با گذشته فرق می‌کرد، اکنون و در دوره زمامداری هاشمی رفسنجانی، این مؤلفه‌ها و فاکتورهای اقتصادی و نوسازی سرمایه دارانه بود که نشان از امنیت و قدرت ملی داشت. در این برهه، قدرت ملی به مثابه بازسازی خرابی‌ها و ویرانی‌های جنگ قلمداد شد و زمانی که از امنیت صحبتی به میان می‌آمد، بی‌تردید امنیت اقتصادی در اولویت قرار می‌گرفت و مسائل فرهنگی، ایدئولوژیکی، سیاسی و ... رنگ می‌باخت.

افزایش جایگاه امنیت و قدرت ملی در این دوره نه به خودبسندگی و خوداتکایی ملی بلکه در قالب چندجانبه‌گرایی، منطقه‌گرایی و تعامل سازنده تعریف می‌شد و تکوین پیدا می‌کرد. در قالب چندجانبه‌گرایی سازنده، سرمایه‌گذاری خارجی افزایش

پیدا می‌کرد و بالتبع با افزایش این گونه سرمایه گذاری‌ها اقتصاد متزلزل ناشی از هشت سال جنگ تحمیلی تقویت و بهبود پیدا می‌کرد و این هم به معنای افزایش قدرت ملی ایران در ابعاد گوناگون ملی، منطقه‌ای و فراملی قلمداد می‌شد هم امنیت را در وجوه مختلف تأمین می‌کرد. به عنوان نمونه، ایران با اتخاذ چنین سیاستی در منطقه قفقاز و آسیای میانه نفوذ فراوانی پیدا کرد تا حدی که به عنوان میانجی در قضایایی چون قره باغ مداخله مستقیمی داشت و این به صورت مضاعف امنیت و قدرت ایران را بهبود بخشید. اینگونه ارتباطات در خلیج فارس و اروپا نیز مزایای قابل ملاحظه‌ای برای قدرت ایران به ارمغان آورد.

۸-۴. نوسازی به مثابه ایران گرایی

نوسازی و توسعه اقتصاد ملی از محورهای سیاستگذاری هاشمی رفسنجانی در دوران حکمرانی وی بر ایران بود که بر آن‌ها پافشاری می‌کرد. این مسئله می‌توانست ریشه در دو مقوله داشته باشد: اول، اتخاذ رهیافت واقع‌گرایانه در دوران پسا-جنگ، دوم، برجسته شدن «ایران» در این دوران (برخلاف دوران قبل که مصالح فراملی و ایدئولوژیکی سیطره داشت)... در دوران سازندگی شور انقلابی و آرمانی هم در سیاست داخلی هم در سیاست بین‌المللی تاحدودی فروکش کرد، و این رویکرد واقع‌گرایانه و عملگرایانه بود که جایگزین رهیافت سابق می‌شد (باقری دولت‌آبادی و شفیعی سیف‌آبادی، ۱۳۹۵: ۱۱۱-۱۱۲).

سیاست‌های اقتصادی هاشمی رفسنجانی با محوریت نوسازی، دستاورهای اقتصادی مهمی داشت و رونق قائل توجهی را برای کشور به جا گذاشت که در مجموع همه آن‌ها موقعیت ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی «ایران» را بهبود بخشید. براساس برآوردهای سازمان برنامه و بودجه، رشد تولید ناخالص داخلی ایران در این دوره به ۶,۴ درصد بالغ گردید. نه تنها کسری بودجه ۵۰ درصدی سال ۱۳۶۷ به توازن بودجه مبدل گردید بلکه ترکیب هزینه‌های دولت به نفع هزینه‌های عمرانی تغییر پیدا کرد. این‌ها نمونه‌هایی از شاخص‌های نوسازی و بهبود اقتصادی است که گویای افزایش سطح رفاه مردم ایران می‌باشد (قنبرلو، ۱۳۹۴: ۱۴۵).

"البته در این دوره نقدهای بسیاری نسبت به برنامه‌های آقای هاشمی رفسنجانی وارد گردید. افزایش نرخ تورم، تعمیق شکاف طبقاتی و فساد اقتصادی از جمله انتقاداتی می‌باشد که بر علیه دولت سازندگی مطرح می‌کردند" (قنبرلو، ۱۳۹۴: ۱۴۵).

اما آنچه در این قسمت مورد کنکاش و واکاوری قرار می‌گیرد این است که نوسازی و برنامه‌های اقتصادی به همراه الزامات آن-البته با پذیرش نقدها- همگی در راستی افزایش قدرت و امنیت ایران، بهبود زندگی مردمان این سرزمین و توسعه کشور بوده است. «ایران گرایی» به عنوان یکی از وجوه سه‌گانه هویت ملی در برنامه‌های نوسازی و همچنین الزامات سیاست خارجی این برنامه‌ها به وضوح قابل مشاهده می‌باشد و ژئوپلیتیک ایران بر مسائل ایدئولوژی ارجح دانسته می‌شود.

نتیجه‌گیری

دولت هاشمی رفسنجانی- موسوم به دولت سازندگی- در شرایطی سگان هدایت جمهوری اسلامی ایران را بر عهده گرفت که کشور در وضعیت خاصی قرار داشت. جنگ تحمیلی و خرابی‌های ناشی از آن برای دولت مذکور الزاماتی را ایجاد نموده بود که سیاست خارجی در آن دوره مأموریت فراهم نمودن شرایط برای گسترش روابط اقتصادی را برعهده داشت. از این رو افت شدید رشد اقتصادی در دوران پس از جنگ موجب شده بود تا تغییر رویکرد در سیاست خارجی آن دوران از وجاهت لازم برخوردار گردد و اولویت سیاستگذاری خارجی به سمت و سوی توسعه «ام‌القرآ» ی جهان اسلام سوق پیدا کند.

نظام معنایی زمانه دولت هاشمی که موجبات تغییر در سیاست خارجی را فراهم نموده بود شامل این موارد می‌شود: دولت پسا-جنگ، نوع تفسیر از اسلام، توسعه محوری، هویت مجدد، نوع تعریف از منفعت ملی، پراگماتیسم، خصوصی‌سازی، بازنگری قانون اساسی، گفتمان واقع‌گرایی، اعتدال، تغییر تصمیم‌سازان.

در این دوره با تغییر درک ایدئولوژیک از سیاست بین‌الملل به درک ژئوپلیتیک، منافع ملی ایران محوریت یافت و مصالح فراملی تا حدودی تحت‌الشعاع منافع ملی قرار گرفت. گسترش مناسبات بین‌المللی با هدف توسعه ملی و به وسیله راهبرد جلب سرمایه‌گذاری خارجی به عنوان خط‌مشی اصلی سیاست خارجی ایران انتخاب شد.

نواسانات و تشنات ژئوپلیتیک در غرب ایران (عراق)، شرق (افغانستان)، جنوب (شورای همکاری خلیج فارس) و شمال (فرپاشی شوروی)، همگی به نوعی حاکمیت ملی ایران را نشانه گرفته بودند. بدین صورت «ایرانیت» در قالب دفاع از تمامیت ارضی کشور به عنوان یکی از دال‌های محوری سیاست خارجی هاشمی رفسنجانی مورد توجه قرار گرفت.

در این دوره با اتخاذ راهبرد «منطقه‌گرایی ملت‌گرایانه» به جای «صدور امت‌گرایانه» به وضوح مشخص گردید که «ژئوپلیتیک» (ایران) از «ایدئولوژی» (امت) ارجح است. همچنین برای تقویت جایگاه ایران، تنش‌زدایی و همزیستی مسالمت‌آمیز با سایر کشورها به عنوان نخستین قدم برای دستیابی به رشد و توسعه اقتصادی پی‌جویی شد. هم‌چنین نوسازی و برنامه‌های اقتصادی به همراه الزامات آن - البته با پذیرش نقدها - همگی در راستی افزایش قدرت و امنیت ایران، بهبود زندگی مردمان این سرزمین و توسعه کشور بوده است. ماحصل کلام اینکه، «ایران‌گرایی» به عنوان یکی از وجوه سه‌گانه هویت ملی در برنامه‌های نوسازی و همچنین الزامات سیاست خارجی این برنامه‌ها به وضوح قابل مشاهده می‌باشد و ژئوپلیتیک ایران بر مسائل ایدئولوژی ارجح دانسته می‌شود.

منابع

- ازغندی، علیرضا. (۱۳۸۳). سازنده‌گرایی: چهارچوبی تئوریک برای فهم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. دانش‌نامه حقوق و سیاست. سال ۱. شماره ۱.
- ازغندی، علیرضا، مرادی‌جو، علی‌جان. (۱۳۹۶). نقش گفتمان آرمان‌گرایی واقع‌بین در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (مطالعه موردی دولت سازندگی). پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی. سال ۸. شماره ۳۳.
- آقایی، داوود. (۱۳۸۶). جایگاه اتحادیه اروپایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوره سازندگی. فصلنامه سیاست. دوره ۳۷. شماره ۳.
- باقری دولت‌آبادی، علی. و محسن شفیعی سیف‌آبادی. (۱۳۹۵). از هاشمی تا روحانی؛ بررسی سیاست خارجی ایران. تهران: تیسرا.

- باقری دولت آبادی، علی، ابراهیمی، حسین. (۱۳۹۵). توسعه محوری در دولت سازندگی و الزامات آن برای سیاست خارجی ایران. دولت پژوهی. سال ۲. شماره ۶.
- پروانه، محمود. (۱۳۹۴). نقد گفتمان دولت سازندگی مبتنی بر گفتمان سیاسی امام خمینی (ره). اندیشنامه ولایت. سال ۱. شماره ۱.
- پور احمدی میبدی، حسین، ذوالفقاری، عباس. (۱۳۹۴). انواع مدل‌های اسلام سیاسی و تعامل آن‌ها با سیاست جهانی. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی. سال ۶. شماره ۴۱.
- تاجیک، محمد رضا. (۱۳۸۳). سیاست خارجی: عرصه فقدان تصمیم و تدبیر؟! تهران: فرهنگ گفتمان.
- دهقان، حوریه، سمیعی اصفهانی، علیرضا. (۱۳۹۶). رویکرد دولت سازندگی به جهانی شدن اقتصاد و تأثیر آن بر رابطه دولت-بازار در دهه دوم انقلاب. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی. سال ۸. شماره ۳ (۴۹ پیاپی).
- دهقانی فیروز آبادی، جلال. (۱۳۸۹). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. تهران: سمت.
- دهقانی فیروز آبادی، جلال. و وحید نوری. (۱۳۹۱). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوران اصول گرایی. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
- دهقانی فیروزآبادی، جلال. (۱۳۹۳). گفتمان اعتدال گرایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه سیاست خارجی. سال ۲۸. شماره ۱.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال، یوسفی جویباری، محمد. (۱۳۹۴). تبیین تطبیقی الگوی روابط خارجی ایران در دو دولت بازرگان و هاشمی رفسنجانی. سیاست جهانی. دوره ۴. شماره ۳.
- رسولی ثانی آبادی، الهام. (۱۳۹۱). بررسی هویت نظام جمهوری اسلامی ایران از منظر سازه انگاری. مجله علوم سیاسی. سال ۱۵. شماره ۵۸.
- رفیع پور، فرامرز. (۱۳۹۴). توسعه و تضاد: کوششی در جهت تحلیل انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- رضانی، روح الله. (۱۳۹۲). چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر نی.

- صادقی، سید شمس الدین. (۱۳۹۳). انقلاب اسلامی و هویت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. مطالعات انقلاب اسلامی. سال ۱۱. شماره ۳۸.
- صدری، هومن. (۱۳۸۱). جهت گیری‌های سیاست خارجی ایران (۱۹۷۵-۱۹۹۷). ترجمه حسین علیپور. مطالعات راهبردی. سال ۵. شماره ۲.
- عطار، سعید، علی محمدی، آذر. (۱۳۹۵). راهبرد تنش زدایی در سیاست خارجی ایران (۱۳۶۸-۱۳۸۴)؛ درس‌هایی برای آینده. فصلنامه سیاست خارجی. سال ۳۰. شماره ۳.
- فوزی، یحیی. (۱۳۸۷). تحولات سیاسی اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی در ایران (۱۳۸۰-۱۳۵۷). تهران: موسسه چاپ و نشر اوج.
- قنبرلو، عبدالله. (۱۳۹۴). مبانی سیاست خارجی تطبیقی: بررسی سه الگوی ایران، ترکیه و چین. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کریمی فرد، حسین. (۱۳۹۴). بررسی سیاست خارجی بازرگان براساس مولفه‌های هویت ملی. سیاست پژوهی. دوره ۲. شماره ۱.
- کوبالکووا، وندولکا. (۱۳۹۵). سیاست خارجی در جهان بر ساخته. ترجمه مهدی میرمحمدی و علیرضا خسروی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- گریفیتس، مارتین. استیون روچ. و اسکات سولومون. (۱۳۹۳). پنجاه متفکر بزرگ روابط بین الملل. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر نی.
- مظاهری، محمد مهدی، ملائی، اعظم. (۱۳۹۲). دولت، هویت و سیاست خارجی در ایران معاصر (۱۳۰۴-۱۳۹۰). پژوهش‌های راهبردی سیاست. سال ۲. شماره ۷.
- موسوی، سید رضا. (۱۳۸۷). اولویت سیاست خارجی ایران در دوره سازندگی. راهبرد. شماره ۴۷.
- میلانی، محسن. (۱۳۸۸). شکل گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی. ترجمه مجتبی عطارزاده. تهران: گام نو.